



## گفت‌و‌گو با تران آن هونگ درباره شعاع عمودی آفتاب

فیلم‌ام را آن‌جا ساختم.

در این فیلم، موسیقی عنصر بسیار مهمی است، می‌توانید کسی درباره انتخاب موسیقی صحبت کنید؟ به نوعی، ترکیبی است از موسیقی ویتنامی و غیرویتنامی.

از همان اول ایده‌مان این بود که فیلمی بسازیم درباره مشکلات زن و شوهرها، درباره وسوسه خیانت، ولی می‌خواستیم تماشاگر فضای این فرهنگ آیین‌وار کنفوسیوسی را درک کند. نکته مهم پیداکردن هارمونی است. و کاری که می‌خواستیم انجام دهیم، به‌رغم مشکلات مردم، نشان‌دادن این هارمونی بود. تماشاگر پشت این مشکلات این هارمونی را تشخیص می‌دهد. راه‌حل من پیداکردن ریتم مناسب بود و فقط وقتی می‌توانستیم صحنه را خلق کنیم که این ریتم را در وجود حس می‌کردم. باید موسیقی آرام و یکنواختی را انتخاب می‌کردم که با این هارمونی جور دربیاید چیزی که از ریتم فیلم تبعیت کند. اگر از موسیقی آمریکایی هم استفاده کرده‌ام دلایل این است که مردم در ویتنام موسیقی آمریکایی گوش می‌کنند، این موسیقی ردپایی از مترنسیسم حاکم بر شهر هم هست.

**توی فیلم‌تان آدم‌ها نوعی دغدغه‌های فرانسوی از خودشان بروز می‌دهند. داستان فیلم شما با فرهنگ اغلب خانواده‌های آسیایی فرق دارد. این یک‌جور تأثیر فرانسوی به‌نظر می‌رسد.**

فکر می‌کنم این اجتناب‌ناپذیر است چون من در فرانسه زندگی می‌کنم، اما مهم این است که فیلم دغدغه‌های مرا انعکاس می‌دهد. و دغدغه‌های من فرانسوی نیست، کاملاً ویتنامی‌ست و عمیقاً بین‌المللی. چون من جایی زندگی می‌کنم که همه نوع محصول فرهنگی در دسترس هست، موسیقی آلمانی را دوست دارم، ادبیات و سینمای ژاپن را دوست دارم، نقاشی معاصر ویتنام را دوست دارم و غذای ایتالیایی را هم دوست دارم. پس فیلم‌های من با همه آن‌ها ساخته شده‌اند.

**می‌خواهم از شخصیت‌پردازی زن‌ها بپرسم، در این فیلم زن‌ها احساسات عمیقی دارند. گاهی برای فیلمسازان، نویسندگان و کارگردان‌های مرد درک آن**

با ماشین دو ساعت طول می‌کشد. چشم‌انداز فوق‌العاده‌ای است. شاید امکان گسترش توریسم را داشته باشد، ولی شاید دل‌تان نخواهد این اتفاق بیفتد.

همین الان هم توریست‌ها جذب آن شده‌اند، اما زیاد گسترش پیدا نکرده. مثلاً هتل‌ها چندان تعریفی ندارند. هتل‌ها هنوز بدوی‌اند، مدرن نیستند. درواقع دکور فوق‌العاده‌ای‌ست، اما برای این که بتوانم شخصیت واقعی مردم را نشان دهم و با خلق و خوی بازیگران آشنا شوم، مجبور شدم رفتار بسیار صمیمانه‌ای را درپیش بگیرم. مثلاً وقتی صحنه مربوط به مرد عکاس و آن ماهیگیر پیر را می‌گرفتم، آن‌ها را از کمر به بالا توی قاب قرار دادم. معلوم نمی‌شود روی چی نشسته‌اند. انگار شناورند. فقط هوا هست و کوه و آن دوتا آدم. این تصویر نشان می‌دهد که در چه وضعیتی هستند. زندگی‌شان کاملاً معلق است.

**چه چیز الهام‌بخش نام فیلم بود. این اسم یعنی چی؟**

مشکل نام فیلم در زبان فرانسه این است که در انگلیسی نامفهوم است، اما فضای خاصی را ایجاد می‌کند. عنوان فرانسه شعاع عمودی آفتاب از یک شعر ژاپنی می‌آید و درواقع معنای خاصی ندارد. حسی‌ست از فصل تابستان، وقتی که خورشید خیلی عمودی‌ست، و حس گرما وجود دارد. عنوان انگلیسی «در اوج تابستان» را پخش‌کننده انتخاب کرد.

**شهر هانوی در فیلم عنصر مهمی‌ست. از این شهر برای‌مان بگو.**

در حقیقت ایده فیلم به هانوی برمی‌گردد، چون هانوی ویژگی خاصی دارد، و آن گرما، رخوت و هوس است و خیلی از آدم‌ها کارهایی را که معمولاً در خانه‌هاشان انجام می‌دهند به فضای باز منتقل می‌کنند. در سیستم کمونیستی، خانواده‌ها چندان دسترسی به آب ندارند. بنابراین برای شست‌وشوی خودشان، شستن سبزیجات و لباس و شستن بچه‌ها به خیابان می‌روند. نتیجه این که وقتی شب‌ها در خیابان راه می‌روی شیرینی زندگی را حس می‌کنی. لبخند زن‌هایی که مشغول شستن چیزی هستند، چیزهایی نظیر این. واقعاً خیلی زیباست، خیلی جذاب و لذت‌بخش است. باید بروید و ببینید که چرا من

**نکته‌ای که خیلی توجه مرا جلب کرد این بود که در فیلم‌های‌تان به فرهنگ ویتنامی به وفور پرداخته بودید و از نکات فرهنگی نقطه اوج ساخته بودید. صرف تعریف کردن یک داستان قدیمی نبود، بلکه داستانی بود که از نظر فضای بصری خیلی خاص بود. این مقوله در فیلم‌های‌تان مهم است؟**

فرهنگ ویتنام برای من خیلی مهم است، چون ویتنامی هستم و می‌خواهم این فرهنگ را انعکاس دهم. فرهنگ ویتنامی همیشه با من هست. برای انعکاس دادن آن مجبور نیستم به خودم فشار بیاورم چون این فرهنگ در من عمیقاً ریشه دوانده.

**فیلم را کجا فیلم‌برداری کردید؟ هانوی.**

**پس این خیابان‌های زیبا، این همه جاهای قشنگ واقعاً توی هانوی هست یا تصویری از هانوی آرمانی‌ست؟**

آن‌چه می‌بینید واقعاً خیابان‌های هانوی است. این مکان‌ها واقعی‌ست، اما بعضی چیزها را تغییر دادم. اثاثیه را تغییر دادم و دیوارها را رنگ کردم تا فضای شهر را انعکاس دهد.

**شیوه زندگی مردم چه‌طور؟ به‌نظر می‌رسد بدون عجله، خیلی آرام و فکورانه زندگی می‌کنند. آیا در هانوی، مردم این‌طور زندگی می‌کنند یا این شیوه به طبقه خاصی برمی‌گردد؟**

در هانوی همه‌چیز زندگی هست، مثلاً آن نوع زندگی که در سایکلو نشان دادم زندگی پرشگفتی بود، ولی توی این یکی فیلم، زندگی راحت‌تر است. این‌ها روشنفکر و هنرمندند. با این که هانوی پایتخت ویتنام است اما مثل یک دهکده کوچک است، جایی که همه همدیگر را می‌شناسند. در هانوی می‌توانی خودت باشی، مجبور نیستی کسی غیر از خودت باشی. آن‌جا هنوز مدرن نشده.

**جایی که آن مرد عکاس رفت چه؟ آن دریاچه و ساحل زیبا، آن‌جا کجا بود؟**

اسم این منطقه خلیج هالونگ است. چه‌قدر تا هانوی فاصله دارد؟

# موسیقی آلمانی، ادبیات ژاپنی، نقاشی ویتنامی، غذای ایتالیایی

**چه زنان در موردش فکر می‌کنند، مشکل است، به‌خصوص در موقعیت‌هایی مثل این. این قضیه برای تان مشکل‌ساز بود؟**

این قضیه در من شهودستیست. وقتی برای اولین بار بوی ائنه کال به نمایش درآمد غربی‌ها مرا نمی‌شناختند و فقط اسمم را شنیده بودند. نمی‌دانستند مرد هستم یا زن. اکثر روزنامه‌نگارها فکر می‌کردند کسی که فیلم را ساخته زن است و وقتی من را دیدند می‌گفتند: «اوه، پس شما مردید!»

**در فیلم‌های تان خانواده نقش مهمی دارد. این به‌خاطر خانواده‌ای است که در آن بزرگ شدید یا برمی‌گردد به فرهنگ ویتنام؟**

این یک فرهنگ آسیاییست. مفهوم فردیت در آسیا با غرب متفاوت است. فرد به‌تنهایی وجود ندارد. حتی نحوه اسم‌گذاری هم فرق دارد. تران نام خانوادگی من است ولی قبل از اسم می‌آید چون خانواده مهم‌تر است.

**ساختن فیلم در ویتنام چه قدر سخت بود؟**

فیلمسازی در ویتنام توسط دولت کنترل و سانسور می‌شود. در سال، سه یا چهار فیلم با بودجه دولت ساخته می‌شود. برای گرفتن مجوز در ویتنام، مجبور شدم فیلم‌نامه را برای سانسور تحویل بدهم، ولی چون فیلم سیاسی نبود به مشکلی برخورد. این فیلم با بودجه فرانسوی‌ها ساخته شد، اعضای گروه از سرتاسر آسیا و فرانسه گرد آمده بودند و هر کس به زبان خودش حرف می‌زد. با ایما و اشاره حرف می‌زدیم!

**فیلم در ویتنام دیده شد؟**

بله، یک کپی از فیلم را دادم به استودیو و آن‌ها آن قدر فیلم را نشان دادند که فیلم از بین رفت.

**زنی که نقش لین را بازی می‌کند، همسر تان است. او رابطه جذاب و نزدیکی با برادرش دارد. آیا در زندگی واقعی‌اش چیزی بود که الهام‌بخش این رابطه باشد.**

اوه نه. او فقط نقش بازی کرد. چیزی که در مورد این خواهر و برادر جالب بود، بازی تظاهر به زن و شوهری بود. بیش‌تر دختر است که این بازی را ادامه می‌دهد و پسر کمی از آن واهمه دارد. در سینما یا به این موضوع اشاره صریح می‌شود یا اصلاً اشاره نمی‌شود. در زندگی چیزیست بین این دو. یعنی ابهام وجود دارد. می‌خواستیم چنین ابهامی را خیلی ملایم ایجاد کنیم.

**در جریان ساخت فیلم، در جایی خواندم که نقش‌ها تا حدی تحت تأثیر شخصیت خود بازیگران شکل گرفته.**

بله همین طور است. در این فیلم کمی با رابطه واقعیت و قصه بازی کرده‌ام. بعضی نقش‌ها شباهت‌هایی به زندگی بازیگران داشت. برای مثال خواهر بزرگ‌تر در زندگی حقیقی‌اش علاوه بر این که بازیگر است در کافه هم کار می‌کند، و همسرش هم عکاس است. اول، می‌خواستیم از اسم واقعی بازیگران استفاده کنیم، در فیلم‌نامه هم

این‌طوری نوشتیم، ولی خودش ترجیح داد اسم‌اش را عوض کنم چون این قضیه آزارش می‌داد. موقع فیلم‌برداری وقتی یکی از شخصیت‌ها او را به اسم واقعی‌اش صدا می‌زد، او از توی نقش می‌آمد بیرون. گفتم خیلی خوب، اسم شخصیت را خودت انتخاب کن، و او سونگ را انتخاب کرد. یک بازیگر زن هم بود که می‌خواستیم در فیلم بازی کند، اول قبول کرد اما بعدش نپذیرفت، چون نقش خیلی به زندگی‌اش شبیه بود و هانوی هم شهر کوچکی است.

**فیلم‌های تان درون‌مایه مشترک دارند؟**

نه، نمی‌خواهم پیام بدهم. آسیایی‌ها در فیلم‌هاشان درگیری و دعوا را نشان نمی‌دهند. مثل همین فیلم، جایی که عکاس حقیقت را می‌گوید و زن گریه می‌کند، قیلس از این که دعوای بین آن‌ها بالا بگیرد کات کردم، درحالی‌که تماشاگران غربی شاید انتظار دیدنش را داشتند. هیچ آمیزه‌ای را از فیلمی به فیلم دیگر نمی‌برم تا فیلم‌ها تازگی‌شان را حفظ کنند. از فیلم‌نامه مصور استفاده نمی‌کنم، چون تصاویر برای من مقدس‌اند. برای ساختن هر فیلم روش‌ام را تغییر می‌دهم. باید داستانم را با ترس و لرز تعریف کنم. برای ساختن شعاع عمودی آفتاب از قیل طرحی نداشتم برای همین همه چیز را با هم تجربه کردیم، که فیلم تازه‌ای از آب درآمد.

**چه ارتباطی بین خیانت در یک نسل و نسل بعدی هست؟ دخترها چیزی درباره مردی که با مادرشان آشنا بوده می‌دانند یا نه؟**

فیلم عملاً نحوه تربیت بچه‌ها را نشان می‌دهد. پدر و مادرها همیشه مشکلات‌شان را از بچه‌ها پنهان می‌کنند چون وقتی بچه‌ها در حال و هوای عشق قرار می‌گیرند خیلی معصومانند و این می‌تواند مشکل‌ساز باشد. فهمیدم این خیلی زیباتر است که وقتی آن‌ها رابطه‌شان را شروع می‌کنند اشتباه‌های پدر مادرها روی آن‌ها سنگینی نکند.

**آیا در ویتنام این گره داستانی معقول است که دختری نداند حامله شده یا نه؟**

امروز هنوز در ویتنام دخترهایی هستند که به بلوغ فکری رسیده‌اند، ولی به بلوغ جنسی نه. در فرهنگ غرب عکس این قضیه صادق است. دخترها از نظر جنسی خیلی زود بالغ می‌شوند، درحالی‌که به‌لحاظ فکری ناپخته‌اند.

**فیلم‌های شما بسیار زیبا هستند، رابطه‌تان با مدیر فیلم‌برداری چه قدر نزدیک است؟**

خیلی نزدیک، و همین‌طور با طراح دکور. با هم کار می‌کنیم چون باید چیزی برای نورپردازی داشته باشی و گرنه فایده ندارد. مثل نقاش‌ها با رنگ کار می‌کنم، ولی نقاش نیستم. دوست دارم وقت بگذارم و چیزهایی ببینم که هیچ‌کس نمی‌تواند ببیند. اگر از یک سیب فیلم می‌گیرم، می‌خواهم طوری باشد که هوس کنی گازش بزنی. برای این کار باید از رنگ مناسب در پس‌زمینه استفاده کنی تا خوب به چشم بیاید. رنگ خیلی مهم است. اگر به نقاشی‌های آبستره نگاه کنی، رنگ است که به شما حس و هیجان می‌دهد، ولی برای یک حس خاص رنگ خاصی

تعیین نمی‌کنم، چون اگر این کار را بکنی شیادی. فیلم طراحی صحنه فوق‌العاده‌ای دارد، مثل یک تابلوی نقاشی متحرک. مرا یاد در حال و هوای عشق و وونگ کاروای انداخت. هر دو فیلم تقریباً در یک دوره ساخته شده‌اند یا شاید شما تحت تأثیر آن فیلم بودید.

این فیلم قبل از در حال و هوای عشق ساخته شد. مدیر فیلم‌برداری هر دو فیلم بین بیینگ لی بود. کارگردانی عملی دو فیلم با هم خیلی فرق دارد. در فیلم وونگ کاروای بیش‌تر مفهوم طراحی حاکم است. اما در فیلم من خود فضا این شکلی است. با هم فرق دارند.

ویژگی تصویرهایی که دنبالش بودم این بود که کاملاً ملموس و واقعی باشند. تصاویر فقط برای گفتن قصه نیستند، که پشت سر هم بیایند و قصه را جلو ببرند. بلکه هستند که تماشاگر چیزی را به‌طور فیزیکی حس کند. رنگ پوست آدم‌ها خیلی اهمیت دارد. رنگ دیوارها، همه رنگ‌هایی که شخصیت‌ها را احاطه کرده. همه این‌ها رنگ پوست‌شان را تغییر می‌دهد.

**ساختمان‌ها و فضاهای داخلی، مخصوص فیلم طراحی شده بود؟**

بله، دقیقاً. همراه با طراح صحنه، بونوآ بارو، روی ساختمان‌ها کار کردیم. تمام نقاشی‌ها را عوض کردیم. تحت‌تأثیر دو تا از نقاشان آمریکایی بودیم؛ مارک راتکو و رابرت راشنبرگ. مارک راتکو به‌خاطر کار با رنگ و راشنبرگ به‌خاطر چینش اشیا در تصویر.

**خیلی جالب است. تابلویی از راشنبرگ را به خاطر می‌آورم که تصویری از یک منطقه حاره‌ای است و حالا که فکر می‌کنم می‌بینم خیلی شبیه فیلم شماست.**

بله. بی‌نظمی‌های نقاشی‌های راشنبرگ را خیلی دوست دارم. می‌خواستیم یک‌جوری بی‌نظمی‌ها را سازمان‌دهی کنیم، اشیا را طوری بچینیم که جلوه خوبی داشته باشد.

**خودتان نقاشی می‌کنید؟**

نه، نقاش خیلی بدی هستم.

**کدام صحنه فیلم هست که به نظر خودتان کامل می‌آمده؟**

هیچ‌وقت آن قدر وقت نداشتم که صحنه‌ای را کامل از آب دریاورم.

**فیلم‌برداری شعاع عمودی آفتاب چه قدر طول کشید؟**

شصت روز.

**برنامه بعدی تان چیست؟**

دارم روی اقتباسی کار می‌کنم از رمانی نوشته کنت آندرسون به نام **سگ‌های شیب**. درباره یک پلیس پورتلندی است در جنگ ویتنام، موقع خروج نیروهای آمریکایی در سال ۱۹۷۵. دارم روی فیلم‌نامه کار می‌کنم و می‌خواهم اکتبر به پورتلند سفر کنم تا هم لوکیشن پیدا کنم و هم با آن‌جا آشنا شوم. شاید هم فیلم را در کانادا بسازیم. ▶

ترجمه نگار ستوده